

هو العليم

شرح فقراتی از دعای افتتاح در رابطه با حضرت

ولی عصر علیه السلام (۲)

و جایگاه نماز جمعه و حج در اسلام

طرح مبانی اسلام - ۲۲ رمضان المبارک ۱۴۳۹ ه.ق،

مشهد مقدّس - جلسه سوم

استاد

آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
بسم الله الرحمن الرحيم  
و صلى الله على سيدنا أبي القاسم محمد  
و على آله الطيبين الطاهرين و لعنة الله على  
أعدائهم أجمعين

در جلسه قبل عرض شد: این فقره‌ای که در  
دعای افتتاح هست... و عجیب دعایی است این  
دعای افتتاح! اختصاص به ماه مبارک ندارد، حتی  
سایر اوقات هم انسان این دعای افتتاح را به مقتضای  
حال و اینها باید بخواند. خیلی دعای عجیبی است  
این دعای افتتاح! بله، خیلی عجیب است.

### شُرک در عبادت در زمان غیبت

در این فقره انسان تأمل باید بکند که منظور  
چیست؟ که راجع به آن حضرت می‌فرماید که:

مَكِّنْ لَهُ دِينَهُ الَّذِي ارْتَضَيْتَهُ لَهُ، ... (بعد: يَعْْبُدُكَ لَا يُشْرِكُ بِكَ شَيْئًا)<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> الإقبال، ج ۱، ص ۱۴۲. شرح فقراتی از دعای افتتاح، ص ۲۵۹:  
«دین و آیینی که مورد رضا و پسند توست برای او مقرر بفرما، ... تا تو را به  
حقیقت عبودیت پرستش نماید و از هیچ حادثه و مانعی در راه عبودیت تو  
نهراسد و بیم به خود راه ندهد.»

یعنی در این زمان که هنوز زمان ظهور فرا نرسیده است و زمان غیبت است، این عبادت، عبادت توأم با شرک است دیگر؛ یعنی ما الآن که [زمان غیبت] هست، عبادتمان خالص نیست، عبادتمان عبادت یک ربطیّه محضه نیست، عبادتی که آن عبادت مورد رضای پروردگار باشد آن نیست.

### نکاتی پیرامون نماز جمعه

#### دیدگاه علامه طهرانی درباره نماز جمعه

مرحوم آقا می فرمودند که: «ما وقتی رساله صلاة جمعه را نوشتیم...». ایشان در آن رساله اثبات می کنند که باید در زمان تشکیل حکومت اسلام این نماز جمعه اقامه بشود، یا زمان ظهور؛ و ما باید خود اقدام کنیم برای این مسئله! این حکومت اسلامی به وجود بیاید تا بتوانیم نماز را بخوانیم.<sup>۱</sup>

البته ایشان در آخر این کتاب صلاة جمعه، در

---

<sup>۱</sup> صلاة الجمعة، ص ۱۹ و ۲۰ و ۳۸ و ۶۵ (تعلیقہ) و ۷۳ (تعلیقہ ۱) و ۹۹ و ۱۰۰؛ ترجمه صلاة الجمعة، ص ۲۶ و ۲۷ و ۵۴ و ۹۳ (تعلیقہ) و ۱۰۳ (تعلیقہ ۳) و ۱۴۰.

هم چنین رجوع شود به وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص ۴ - ۶ و ۱۵ - ۱۷.

رساله‌شان از این مطلب برگشته‌اند و حتی در غیر از  
زمان ظهور و حتی در غیر از حکومت اسلام هم  
نماز جمعه را مستحب دانسته‌اند.<sup>۱</sup>

یعنی آن زمانی که در نجف بودند و ظاهراً این  
دروس صلاة جمعه را در درس‌های مرحوم آسید  
محمود شاهرودی - رحمة الله علیه - می‌خواندند و  
در همان‌جا با ایشان اختلاف پیدا کردند و  
می‌فرمودند به ما:

مرحوم آقای شاهرودی ادله برای وجوب صلاة جمعه را اقامه کرد: این و این و این  
و این! وقتی به آن آخر رسید، یک‌دفعه ما دیدیم که همه این مطالب را ایشان کنار  
گذاشت: «نه، این که سندش این‌طور است و آن هم مخالف با شهرت است و این هم  
مسئله، علما، فقها به آن عمل نشده و...». چه شد؟ «نه‌خیر آقا، صلاة جمعه واجب  
نیست!» دیدیم!!

اینجا بود که دیگر مخالفشان با [ایشان شروع  
شد]؛ می‌گفتند که:

ما دیگر ایستادیم، هر چه گفتند ما ایستادیم! آخرش گفتند که: «آسید محمدحسین بگذار  
بحثمان را ادامه بدهیم!» گفتیم: آقا جان، اگر می‌خواهید ما همین‌طور شرکت بکنیم و  
بعد هم خارج بشویم، دیگر دهانمان را می‌بندیم؛ اگر می‌خواهید این درس حسابی  
[داشته باشد] (درس است! مجلس درس که دیگر با صحبت‌های بسیط و اینها تفاوت  
می‌کند!) اگر مجلس درس است پاسخ بدهید؛ و اگر نه، قرار بر این است که...؛  
خیلی خب، ما حرفی نمی‌زنیم دیگر، هر چه بود دیگر؛ حالا واجب است، حرام است،  
مستحب است، مؤکد است، مکروه است، حالا هر چه می‌خواهد باشد دیگر برای ما  
تفاوتی ندارد!

خدا رحمتشان کند.

## نظر مرحوم استاد درباره نماز جمعه

اما در این رساله‌ای که رفقا دارند و به طبع رسید،  
و اخیراً هم ترجمه‌اش طبع شده و دیگر سایر افراد  
هم می‌توانند استفاده کنند، - البته یک بحث‌های فنی

---

<sup>۱</sup> صلاة الجمعة، ص ۱۷۲، تعلیقه؛ ترجمه صلاة الجمعة، ص ۲۳۸، تعلیقه.

دارد که آن برای هر کسی نیست - در آنجا ما با همان ادله‌ای که مرحوم آقا اقامه کرده‌اند، با همان، اثبات وجوب عینی و تعیینی صلاة جمعه را کردیم در همه اوقات؛ در زمان ظهور، در زمان غیبت، در زمان حکومت اسلامی، در غیر زمان حکومت اسلامی. مثلاً الآن در استرالیا نماز جمعه واجب است؛ استرالیا که حکومت اسلامی نیست. در امریکا [واجب است]؛ آنجا که حتماً واجب است! وجوبش شک ندارد، چون بالأخره هرچه چیزتر باشد، باید بیشتر اثبات وجوب بشود. و در سایر جاهای دیگر، اروپا، افریقا، هر جایی که می‌خواهد باشد، و باید اقامه صلاة جمعه کرد و...<sup>۱</sup>.

و بنده خودم در بعضی از سفرهای لبنان که قبلاً داشتیم، در همان منطقه‌ای که بودیم، منطقه رفقا، ما نماز جمعه می‌خواندیم؛ بله، چون می‌گفتند در [شهر] صور نیست، در صور به اصطلاح نماز جمعه نیست. چون اگر در صور بود می‌بایستی که به آن

---

<sup>۱</sup> صلاة الجمعة، ص ۲۵ و ۳۹ و ۱۰۰ (تعلیقه ۱ و ۲) و ص ۱۹۳ (تعلیقه)؛ ترجمه صلاة الجمعة، ص ۳۴ و ۵۵ و ۱۴۰ (تعلیقه) و ۱۴۱ (تعلیقه) و ۲۳۸ (تعلیقه).

نماز جمعه آنجا شرکت می‌کردیم. اما در آنجا نماز جمعه خواندیم، حالا نمی‌دانم [نوار آن هست یا نه].<sup>۱</sup>

بله، و این واجب عینی و تعیینی است و در هر جا که مسلمین حضور داشته باشند، در هر جا، در هر شهر، داخل، خارج، هر جا می‌خواهد باشد، وقتی که هفت نفر باشند [و] یک نفرشان بتواند صحبت کند، مطالب، مطالب اخلاقی، مطالب، نصیحت، مطالب چیز، بالنسبه اطلاعی هم بر بعضی از احادیث و مسائل داشته باشد، یکی از اینها باید بیاید... . حالا لازم نیست معمّم هم باشد، کاری ندارد که... .

### تأکید بزرگان بر گذاشتن عمامه هنگام نماز

[در] سابق رفقا یادشان است که مرحوم آقا - حاج آقا جلال که باید یادشان باشد - به رفقا می‌گفتند که:

وقتی می‌خواهید نماز بخوانید، یک عمامه به سرتان ببندید!

[خطاب به حاج آقا جلال]: یادتان می‌آید؟ [در]

مسجد قائم!

خدا رحمت کند آسید مرتضی که او عمامه سبز

---

<sup>۱</sup> سایت مدرسه الوحی، المحاضرات، جبَل عامل، خطبة الجمعة فی لبنان.

داشت. ولی بقیه یک چیزی، یک متر، نه اینکه حتماً یک چیز این قدری! نه، مثلاً یک یک متری به اصطلاح دوڑ سرشان می بستند و سفید، [مرحوم آقا] می گفتند: «سفید باشد یا زرد باشد.» چون خود رسول الله عمامه سفید داشتند، عمامه زرد داشتند. اصلاً پیغمبر عمامه سیاه نداشتند؛ این سیاه‌ها را ما درآورده‌ایم! چیزهای سیاه را. عمامه پیغمبر زرد بود، سفید بود، سبز بود، - سبز بود! -<sup>۱</sup> که برنامه‌اش مشخص است؛ [جریان] امیرالمؤمنین و غدیر و اینها که مشخص است.<sup>۲</sup>

## بیان برخی از آداب نماز جمعه

و آنجا باید، واجب است که نماز جمعه خوانده بشود، و به دو رکعت، و قبلش خطیب صحبت بکند، مسائل اخلاقی، عرفانی، ولایی، آنچه که مورد ابتلاء است، احکام! احکام شرع بیان بکند و خلاصه مجلس را حال بیاورد. اشعاری اگر دارد [بخواند]؛

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به مکارم الأخلاق، ص ۳۵؛ الأنوار فی مولد النبی صلی الله علیه و آله، ص ۲۳۵.

<sup>۲</sup> رجوع شود به الکافی، ج ۶، ص ۴۶۱؛ فرائد السمّین، ج ۱، ص ۷۵ و ۷۶.

بزند زیر آواز، بزند زیر آواز! اشعار مولانا - به به! -  
بیاورد بردارد از آنجا.

عجیب اینجاست که این جناب مولانایی که بله،  
مورد تکفیر عده‌ای نابخرد قرار گرفته، مرحوم علامه  
مجلسی اول، ملاً محمدتقی، ایشان در رساله روضة  
المتّقین، در آنجا وقتی که در بحث نماز جمعه می‌آید  
ایشان می‌گویند:

بهتر است خطیب از اشعار آبدار مولانا، مثنوی، بیاید برای مردم [بخواند]!<sup>۱</sup>

عجب! حضرت علامه، اینهایی که پس می‌گویند  
چه، تکفیر...؛ چطور شما آمدید و در اینجا دارید  
تشویق می‌کنید، ترغیب می‌کنید افراد را؟! آنجا دارد:  
«اشعار مولانا [را] بیاید بخواند برای [مردم]!» اصلاً  
ببینید چه وضعی پیدا می‌کند، نماز جمعه چه  
می‌شود؛ یک نماز جمعه‌ای می‌شود که وقتی تمام  
شد تا یک هفته انسان هی انتظار جمعه بعد را

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بر روایات وارده در استحباب عمامه‌گذاری رجوع شود به  
مکارم الأخلاق، ص ۱۰۴ و ۱۱۹؛ دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۱۵۴؛ جامع  
الأخبار، شعیری، ص ۷۷؛ المعجم الكبير، طبرانی، ج ۱۲، ص ۲۹۳؛ شعب  
الإیمان، ج ۵، ص ۱۷۶.

هم‌چنین جهت اطلاع بیشتر از روایات وارده در باب عمامه‌گذاری و تأثیر  
آن در عزت مسلمان و اجر نماز با آن، رجوع شود به امام شناسی، ج ۹، ص  
۲۸۳ - ۲۹۳.



می‌کشد! چه خبر می‌شود!؟

بلند شود بیاید خطیب از آن روایات امام صادق،  
امام رضا، امیرالمؤمنین، امام سجاد، از صحیفه  
سجادیه بلند شود بیاید برای مردم بگوید، از کلمات  
قصار موسی بن جعفر به هشام،<sup>۱</sup> بیاید راجع به مسائل  
عقل و جهل، بیاید برای مردم بیان کند، از مطالب  
واردۀ از ائمه معصومین، بعد هم این را همراه با  
حکایات لطیف و طُرفه و اشعار مناسب بیاید برای  
افراد اینها را بخواند، بیان بکند.

و این همان نماز جمعه‌ای می‌شود که ما در  
روایات داریم که:

کسی که بیاید این نماز جمعه، این است، به هر قدمی که بردارد به عددش چقدر از  
گناهانش محو می‌شود!<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> روضة المتّقین، ج ۴، ص ۲۷۸:

«فَيَنْبَغِي أَنْ يَصْحَبَ فِي السَّيْرِ مِنْ كُتُبِ الْحُكَمَاءِ الْإِلَهِيِّينَ مِنَ الْمَثْنَوِيِّ وَ  
الْحَدِيثَةِ وَ أَمْثَلِهِمَا لِيَكُونَ سَيْرُهُ سَفْرًا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى...»

لوامع صاحب‌قرانی، ج ۴، ص ۵۶۶:

«و مشهور است استحباب بلاغت خطیب به آنکه سخنان فصیح را مناسب  
احوال حاضران به ایشان رساند، ... و اگر مناسب داند سخنان حکیمانه تازه  
که تأثیرش بیشتر باشد ذکر کند؛ چنان‌که در روایت حَسَنِ كَالصَّحِيحِ از  
حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که: «ترویج  
کنید نفوس خود را به حکمت‌های تازه! به‌درستی که نفوس را کلال و  
ماندگی دست می‌دهد چنان‌که بدن را دست می‌دهد.» و از این جمله است  
اشعار محققان مثل حکیم غزنوی و حکیم رومی و عطار و غیر ایشان.»  
<sup>۲</sup> رجوع شود به الأمالی، شیخ صدوق، ص ۳۶۶؛ الاختصاص، ص ۴۰.

اصلاً چیزهای عجیبی که راجع به این مسئله

آمده.<sup>۲</sup> البته مقداریش را مادر همین - البته نه همه‌اش

را، ولی تا حدودی - در همین رساله بیان کرده‌ایم.<sup>۳</sup>

راجع به اینکه خطیب چه خصوصیاتِ باید داشته

باشد؟ خطیبِ عادل، با تقوا، انتساب به جایی نداشته

باشد، انتساب به - فرض بکنید که - حکام ظلمه

نداشته باشد، انتساب به بعضی از امور دنیوی، فلان،

فلان آقا، فلان آقا: «این را اگر بگویم به فلان آقا

برمی‌خورد، این را بگویم به فلان کس برمی‌خورد!

لذا این را نگویم، آن را نگویم!» نه، این جور نباید

باشد.<sup>۴</sup> توجه می‌کنید؟!

این نماز جمعه، همه‌اش نماز جمعه‌ای [است]

که وقتی تمام می‌شود، آدم می‌گوید: «آه! چرا زود

تمام شد؟! چرا زود تمام شد؟!» مدام دنبال این

[است] که بعد دوباره یک جمعه‌ای بیاید و خودش

را باید آماده بکند، غسل کند، عطر بزند و ... اینها

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۴۲۷.

<sup>۲</sup> رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۲۹۵ - ۳۰۲.

<sup>۳</sup> صلاة الجمعة، ص ۴۵ - ۵۵.

<sup>۴</sup> رجوع شود به صلاة الجمعة، ص ۳۲ - ۳۷.

حساب دارد، همهٔ اینها حساب دارد، روی تک تک اینها حساب باز کرده‌اند.

## اهمیت مسئلهٔ حج نزد ائمه علیهم السّلام

توضیح دعای «... أَنْ تَكْتُبَنِي مِنْ حُجَّاجِ بَيْتِكَ

الْحَرَامِ»

من همین پریشب بود داشتم این، دعا می‌خواندم، دعای در شب‌های قدر، [طبقه] بالا بودم که... حضرت در امشب می‌فرماید: «اللَّهُمَّ

[اجْعَلْ] فِيمَا تَقْضِي وَتُقَدِّرُ مِنَ الْأَمْرِ الْمَحْتَمِ وَ

[فِي مَا تَفْرُقُ مِنْ] الْأَمْرِ الْحَكِيمِ» بعد حضرت

می‌فرماید: «أَنْ تَكْتُبَنِي مِنْ حُجَّاجِ بَيْتِكَ الْحَرَامِ،

[الْمَبْرُورِ حُجَّتِهِمْ]، الْمَشْكُورِ سَعِيَّتِهِمْ، [الْمَغْفُورِ

ذُنُوبِهِمْ، الْمُكْفَرِ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ]!«<sup>۱</sup>

من می‌گویم چه داستانی در قضیهٔ مکه است

---

<sup>۱</sup> الإقبال، ج ۱، ص ۳۴۸. ترجمه:

«بارِإِلَها، قرار بده در آنچه به امر حتمی ات حکم می‌کنی و مقدر می‌نمایی، و در آنچه از امر محکم و ثابت در شب قدر به قضای تفصیلی می‌رسانی، از حکم ثابتی که بازگشت نپذیرد و تغییر نکند؛ که مرا امسال از حاجیانِ خانهٔ محترم خود بنویسی؛ آنان که حجشان پذیرفته و سعیشان مورد رضایت توست، و گناهانشان را بخشیده و زشتی‌هایشان را پوشیده و محو نموده‌ای.» (محقق)

که امام در شب قدر از خدا تقاضا می کند که حجّ  
 بیت الله را نصیب من کن؟! خب این شب قدر است؛  
 یعنی دعایی است که برای شب قدر است. این قضیه  
 و مسئله حج چیست که این قدر [حضرت به آن  
 توجه دارند]؟! امام علیه السلام اول مسئله ای که  
 مطرح می کند، حج است؛ بعد می گوید که مثلاً:  
 «رزق را چه کن و دعاها را مستجاب کن و...» ولی  
 اولین مطلبی که حضرت روی آن دست می گذارند،  
 حج بیت الله الحرام است. آخر در این حج چه  
 دیدند؟! همین چیزی که ما دیدیم؟! که آن شخص  
 - اسمش را نمی برم - در یک مجلسی، در سنّ  
 نودسالگی، وقتی دارد می میرد، افتخار می کند: «من  
 در این مدت مستطیع نشدم که حج بجا بیاورم!» چه  
 کسی؟ یک عالم و یک فقیه، مثلاً! آدم می تواند به او  
 فقیه بگوید؟! فقیه یعنی کسی که فقه [به جانش  
 نشسته باشد]! آیا این تا حالا این دعای شب قدر را  
 نخوانده است؟! هر سال که حداقل سه دفعه  
 شب قدر و این دعا را داریم؛ البته در جای دیگر هم

<sup>۱</sup> جامع فضل و فضیلت، ص ۱۱۰ و ۱۱۱.

می‌شود آن را خواند. پس او چه برداشتی از حج دارد که تازه افتخار می‌کند: «ما مثلاً خیلی زاهد و عابد هستیم و پول جمع نکردیم که به مکه برویم!» و حالا با افتخار می‌گوید: «ما دیگر توفیق پیدا نکردیم و مستطیع نشدیم!» کسی که هزار تا مرید دارد و هر کدام از آنها دستش را بگیرند، او را می‌برند و...! اما با این دید دارد نگاه می‌کند.

**اهتمام ائمه علیهم‌السلام بر تشرّف به حج به**

### **صورت پیاده**

اما امام معصوم در شب قدر از خدا تقاضا می‌کند تا امسال توفیق زیارت بیت‌الله را پیدا بکند، با اینکه ده دفعه هم رفته است! امام مجتبی بیست و چهار یا بیست و پنج مرتبه حج مشرف شدند و اکثر این موارد از مدینه تا مکه پیاده بوده است؛ درحالی‌که مواشی و شتران و اسب‌های حضرت در جلو بار می‌بردند و اینها هم می‌توانستند سوار بشوند؛ حرکت می‌کردند و می‌رفتند. حضرت این راه را پیاده

می‌رفته است!<sup>۱</sup>

آدم همیشه باید فکر کند که آیا اینها - نَعُوذُ

بِاللَّهِ - بیکار بودند؟! ما وقتی می‌خواهیم به مکه

برویم، می‌گوییم: برای ما در بیزینس کلاس طیاره

جا بگیر، راحت‌تر است! که این دو ساعتی که به

خود زحمت می‌دهیم، یک قدری این کمر مبارک و

شکم مبارک و لنگ‌های مبارکه - برای اعضای جفت

بدن، تأنیت می‌آید - راحت‌تر باشد و یک وقتی

خدای ناکرده کوچک‌ترین فشاری وارد نشود.

---

<sup>۱</sup> مناقب آل‌ابی طالب علیهم‌السلام، ج ۴، ص ۱۴.

بعد می بینیم امام مجتبیٰ اکثر [این سفرها را پیاده رفته اند]؛ یا موسی بن جعفر را در بیابان می بینند اما نمی شناسند. - جریانش مفصل است - شقیق بلخی می بیند یک کسی دارد راه می رود که لباسش لباس اهل اعراض از اهل دنیا است، می گوید: «این صوفی است، بروم نصیحتش کنم!» بعد متوجه می شود که این موسی بن جعفر است که دارد این راه را همین طور پیاده می رود! اینها - نَعُوذُ بِاللَّهِ، نَعُوذُ بِاللَّهِ - بیکار بودند؟! روی تَفَنُّن و سفر و تَفَرُّج و... این کارها را انجام می دادند؟! چه می دیدند؟ واقعاً در این مسائل چه می دیدند؟! خب مگر اسب و شتر نداشتند؟! خیلی هم داشتند! چه حرکتی می کردند؟! آن وقت ببینید این مکهای که [این قدر مهم است، برخی چقدر ساده به آن می نگرند].

## بررسی و اثبات تشریف امام عسکری علیه السلام به حج

یک دفعه من، یک جایی بودم، بین علما و اینها

<sup>۱</sup> دلائل الإمامة، ص ۳۱۷ - ۳۱۹.

یک جایی بودم، صحبتی بود که: «امام عسکری علیه السّلام، ایشان حج انجام نداده‌اند، چون ایشان محصور بودند!» شما از کجا داری این حرف را می‌زنی؟! «چون ایشان محصور بودند حج انجام ندادند!» یعنی تو امام را مثل خودت فرض کردی که اگر در این دیوار، این درها را قفل بکنند، حبس می‌شود! همین است قضیه؟! «چون حضرت محصور بودند، حج هم انجام ندادند دیگر!»

### دلیل اول: نقل روایت از امام عسکری در مکه

اولاً: روایت داریم از امام عسکری علیه السّلام که در مکه از آن حضرت سؤال کردند راجع به یک حکم شرعی و آن حضرت جواب دادند.<sup>۱</sup> امام عسکری برای عمره نمی‌روند برای مکه، بخواهند بروند برای حج می‌روند نه برای عمره. [البته] عمره هم اشکال ندارد، آن هم مستحب است،<sup>۲</sup> ولی برحسب عادت... این روایت دلیل بر این است که این حرف‌هایی که بین عوام است [صحیح نیست]!

<sup>۱</sup> عیون أخبار الرضا علیه السّلام، ج ۲، ص ۱۳۵: «حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، أَبُو السَّيِّدِ الْمَحْجُوبِ إِمَامَ عَصْرِهِ، بِمَكَّةَ...»

<sup>۲</sup> وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۲۹۸ - ۳۱۵.



البته خیلی هم زیاد است، همه هم می‌گویند، می‌گویم [که] من جایی شنیده‌ام، حتی افراد اهل اطلاع می‌گفتند! حتی یکی یکی صحبت هم کرد که: «اگر کسی نذر کند که حجّش را برای امام عسکری انجام می‌دهد، خدا این نذرش را قبول می‌کند؛ چون حضرت حج را انجام ندادند و این برای مثلاً امام عسکری، پدر امام زمان دیگر، اصلاً حسابش یک چیز دیگر است! برای پدر امام زمان کسی برود نذر کند که حج را انجام بدهد، حتماً قبول می‌شود!» و خود او هم می‌گفت: «اتفاقاً من این را تجربه کرده‌ام و موفق هم شده‌ام!» آن به نیت تو مربوط است، حالا به واقع کاری نداریم؛ حالا حضرت دیده‌اند نیت این است، گفته‌اند خیلی خب بابا، این را هم مستجابش کنیم.

**دلیل دوم: محدود نبودن امام علیه السّلام به**

### **تضییقات ظاهری**

دوم: امام چرا نمی‌تواند برود حج انجام بدهد؟ چرا؟! از کجا هر سال هم امام عسکری به حج نرفته باشند؟! چه دلیلی دارد؟! مگر حتماً وقتی که می‌روند باید به همه خودشان را نشان بدهند، به همه

چه کار کنند؟! نه، امام می رود حج انجام می دهد، یک نفر هم امام را نمی بیند! چه اشکال دارد؟! هیچ کس نمی بیند. یا اینکه - فرض بکنید که - ببینند، نیامده اند نقل کنند! ما هیچ دلیلی بر این نداریم که حضرت انجام نداده و هیچ دلیلی نداریم که حضرت باید در اینجا فقط به همین مسئله ظاهر و آن تزییقاتی که حکومت جور برای ایشان ایجاد کرده، طبق آن عمل کند! نه، در عین اینکه امام در آنجا هست و همه هم می بینند، حضرت در آنجا دارند حج هم انجام می دهند، چه اشکال دارد؟! این در خیلی موارد این قضایا دیده شده.

مگر امام سجاد علیه السلام روز سیزدهم نیامدند در کربلا؟ چجوری آمدند؟! نه زنجیر داشتند، نه در غل و زنجیر بودند، هیچی، در هیچ چیزی نبودند، فقط مردم دیدند که یک جوانی دارد می آید، لباس سفید و گرد و خاک، مانده بودند چه کنند؛ اینها همه شهدا، سرهایشان را جدا کرده بودند! نمی دانستند کی به کیست! حضرت آمدند [فرمودند]: «این را اینجا دفن کنید، اینجا دفن کنید!» امام حسین را تعیین کردند، حضرت ابوالفضل را [تعیین] کردند،

همه را دفن کردند، بعد برگشتند. توجه می کنید؟! و بعد برگشتند.<sup>۱</sup>

حکایت حضور جابر جُعی در اماکن متعدد

مرحوم آقا می گفتند - من هم مثل اینکه دیده‌ام، این را جایی دیده‌ام، ولی از ایشان بارها شنیده‌ام -  
که:

در مجلس امام باقر علیه السلام نشسته بودند حضرت، اصحاب آمده بودند، بعد یکدفعه جابر بن یزید جُعی می‌آید.

جابر بن [یزید] جُعی از آن اصحاب خاص بوده، حالا سلمان یا مثلاً در ردیف آنها بوده، جابر بن یزید.<sup>۲</sup>

جابر بن یزید جُعی می‌آید و کناری می‌نشیند و گوش می‌دهد. یکی رو می‌کند به امام باقر و می‌گوید: «یا ابن رسول الله، دیشب ما از بیانات جناب جابر چه استفاده‌ها کردیم! در منزل ما بود و مجلسی بود.» دیگری می‌گوید: «عجب! جابر دیشب خانه ما بود!» گفت: «چه ساعتی؟» مثلاً گفت: «دو ساعت از غروب [گذشته]!» سومی می‌گوید: «دارید چه می‌گویید؟! [جابر در منزل ما

<sup>۱</sup> رجوع شود به مقتل الحسین علیه السلام، مقرّم، ص ۳۳۶ و ۳۳۷.

<sup>۲</sup> رجوع شود به الاختصاص، ص ۲۱۶.

بوده است!] «خلاصه پنج شش نفر [مدعی شدند که جابر دیشب نزد آنها بوده است!] حضرت رو کردند به جابر و فرمودند: «دیگر از این کارها نکن!» دیگر از این شیطنت‌ها نکن و بنشین سر جاییت و راحت باش؛ مردم تحمل ندارند؛ و إلاً [اگر تحمل] باشد، [چه اشکال دارد که] بیاید!

یک دفعه من در بحث، - آن موقع‌هایی که بحث داشتیم - راجع به این قضیه‌ای که ممکن است روح به غیر از این بدن هم تعلق بگیرد [صحبت می‌کردم]؛ بعد یکی از همین رفقای که آنجا بودند، طلاب و اینها، سؤال کردند: «حالا به کدام یک از این دو بدن او تعلق دارد؟ چون حالا شد دو تا دیگر، به اولی یا به دومی؟» من گفتم: «شما چند تا دست داری؟» گفت: «دو تا!» گفتم: «به کدامش تعلق بیشتر است؟» یک فکر کرد گفت: «هر دو مساوی!» گفتم: «این هم همان است، هر دو یکی [است]، تفاوت نمی‌کند.»

خلاصه از این مطالب امام عسکری علیه السلام داشتند، از این مسائل داشتند دیگر؛ و به مناسبت این را عرض کردم خدمتتان. و این مسئله خیلی مسئله مهمی است که این همان احساس است، همان درک

است که انسان وقتی که به مکه مشرف می‌شود... .

## دیدگاه فقهی استاد دربارهٔ وجوب مطلق

### حج

درحالتی که نظر بنده بر این است که وقتی که یک جوان مکلف می‌شود، از همان وقت، وجوب عینی بر او تعلق می‌گیرد برای حج، نه وجوب مشروط! حج واجب مشروط نیست، حج واجب مطلق است. یعنی چه؟ مثل نماز، الآن نماز - فرض کنید که - صبح برای ما واجب است یا نه؟ واجب است دیگر، حالا می‌گوییم هنوز صبح نیامده، آن می‌شود واجب مطلق موقت، یعنی توقیف بر وقت دارد، نه اینکه خود وجوب از بین می‌رود. لذا شما نمی‌توانید امشب قبل از رسیدن به اذان صبح خود را بی‌هوش کنید که نماز صبحتان قضا بشود! این عمل حرام است؛ چون باعث می‌شود که نماز قضا شده. یک وقت انسان خودش بی‌هوش می‌شود، آن یک چیزی، ولی شما یک قرص بخورید که قبل از [اذان]، یعنی [مثلاً] دو ثانیه به اذان مانده - که هنوز مثلاً وجوب نیامده، یعنی وجوب هنوز منجز نشده - قبل از اینکه به اذان برسید، یک قرص بخورید،

بی‌هوش می‌شوید دیگر؛ بی‌هوش هم که دیگر تکلیف ندارد، آدم بی‌هوش، آدم خواب، تکلیف ندارد. اصلاً یک قرص خواب بخورید، بگویید: «ای بابا، خسته‌ام، ولش کن بگذار یک قرص بخورم حالا قضایش را بعداً بجا می‌آورم!» بعد این قرص مثلاً ۳ ساعت، ۲ ساعت شما را به خواب می‌برد، وقتی که از خواب بلند شدید می‌بینید که آفتاب زده! این عمل حرام است.

و همین‌طور یکی از مطالبی که، مسائلی که این مورد تغافل است، این [است] که می‌گویند: «آقا، برو بیرون روزهات قضا بشود، بعد انجام بده!» این عمل هم خودش حرام است. یک وقت انسان برایش سفر پیش می‌آید می‌رود. ﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ﴾<sup>۱</sup> «هر که مریض است یا سفری برایش پیش می‌آید، یک عده دیگر بگیرد.» یک سفر، سفر عادی، سفر ضروری، سفر...»

اما کسی برای اینکه روزه‌اش را بشکند برود سفر،

<sup>۱</sup> سوره بقره (۲) آیه ۱۸۴.

حق ندارد! چرا؟ چون روزه واجب مطلق است نه واجب مشروط؛ مشروط نیست به اینکه در حَضْر باشید، مطلق است، خودت باید شرایط این حضر را فراهم کنی. آنچه که استثناء شده است این است که شما در سفر باشید، نه اینکه برای شکستن روزه بروی سفر؛ این دو تا است! توجه کردید؟! و این را من دیده‌ام کسی به این توجه ندارد، یعنی اشتباه بیان می‌شود. رفقا به این مسئله دقت داشته باشند! این قضیه، قضیه نماز است.

## توضیح **يَعْبُدُكَ لَا يُشْرِكُ بِكَ شَيْئًا**

### أعمال عبادی بدون شرک در زمان ظهور

حالا در اینجا حضرت دارد که:

**يَعْبُدُكَ لَا يُشْرِكُ بِكَ شَيْئًا؛** «بدون هیچ شرکی رو به سوی تو بیاورد!»

یعنی حرکاتش، سکناش، نمازهایش، روزه‌هایش، امر به معروف‌هایش، نهی از منکرهایش، توجه دادن همه خلائق [و] خودش به سوی خدا، این با عدم شرک باشد، مطلق باشد، خالص باشد، ترس نداشته باشد. معلوم این است که ما در این دنیا قبل از ظهور حضرت شرک داریم دیگر! معنای این

فقره این است دیگر، رودربایستی هم نداریم! بله،  
حالا، حرف زیاد است! بله، شنیدم که... چه  
عرض کنم! آدم گاهی اوقات یک چیزهایی می شنود،  
یک چیزهایی می شنود آدم گاهی، در فکر فرو  
می رود!

یک بنده خدایی می گفت:

من هر وقتی سخنان فلان کس را می شنوم، عمیقاً در فکر فرو می روم، عمیقاً در  
فکر فرو می روم! یعنی قابل [فهم] نیست اصلاً، اصلاً باید بنشینم فکر کنم این حرف  
از کجایش درآمده!

یک وقت آدم یک چیزی می شنود، تعجب  
می کند از یک شخص که این مثلاً چرا این حرف را  
زده؟! یک وقت یک حرفی می شنود اصلاً وحشت  
می کند! [اما] یک وقت یک حرفی می زند دوتا شاخ  
از اینجایش درمی آید! دوتا شاخ درمی آید! این  
چیست اصلاً؟! بعد می گوئیم که خدایا این چه  
خورده بنده خدا [که] یک هم چنین خلاصه شطحیاتی  
بروز می دهد؟! بله.

ما الآن در این زمان، زمانی هستیم که کارهایمان  
براساس شرک است. یعنی چه؟ یعنی وقتی  
می خواهیم نماز بخوانیم می گوئیم: «این نماز ما الآن  
چجوری است؟!» می خواهیم روزه بگیریم،  
این طور! می خواهیم مجلس داشته باشیم: «این



مجلس چجوری می‌شود؟ آیا...؟! « نمی‌دانم، خلاصه، دیگر نیاز به توضیح نیست.

هر عملی بخواهیم انجام بدهیم، این عمل در آن یک مسئله می‌آید: «آیا پیامد دارد یا ندارد؟!» هر کاری بخواهیم انجام بدهیم، فوراً این مسئله به نظر می‌آید که: «آیا این پیامد دارد یا ندارد؟!» هر سخنی بخواهیم بگوییم، فکر می‌کنیم، سه دفعه، شش دفعه، در دهانمان می‌چرخانیم، می‌چرخانیم، می‌چرخانیم، یکی یکی پیامدهایش را رد می‌کنیم، رد می‌کنیم، آن چیزی که می‌آوریم بیرون تازه با ۳۰ درصد، ۴۰ درصد احتمال اینکه: «آیا [پیامد] دارد یا ندارد؟!» درست شد؟!!

در زمان امام زمان این ۳۰ درصدها نیست، این ۴۰ درصدها نیست، یک هم نیست، صفرِ صفر! آنچه را که حق است صریح می‌توانی بگویی، یک درصد به مخیله‌ات نمی‌آید که چه خواهد شد! ابداً! بله، چرت و پرت نباید بگویی، تهمت نباید بزنی، غیبت نباید بکنی، حرف مفت نباید [بزنی]، اینها همه چیزهایی هست که... ولی حرف حق، آقا انسان

حرف حق نمی تواند بزند! عجب! اِ اِ اِ! «نه، اینجا صلاح نیست! اینجا چه نیست!» صلاح نیست، چه نیست، چه حرفی [است]؟! این همان معنای «**لا یُشْرِكُ بِكَ شَيْئًا**» است.

## حق محض بودن حکومت امام زمان علیه السّلام

وقتی امام علیه السّلام ظهور می کند، تازه انسان نفس پیدا می کند: آخ جون! دیگر نه ترسی، نه خوفی، نه اضطرابی، نه تشویشی، نه نگرانی ای، نه شنودی، نه در سببش فلان است، نه...! هیچی، هیچی، هیچی، هیچی، هیچی، هیچی، هیچی، ندارد! بله؟! هیچی! نه دخالتی، نه تشریزی،<sup>۱</sup> نه تفحصی، نه تفحصی! در رفت، در آمد، در زندگی، در... چرا؟ حکومت حق محض است! در حق محض کسی ترس ندارد، کسی خوف ندارد، چون حق محض است.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> لغت نامه دهخدا: «تشریز: دشنام دادن، عذاب کردن.»

<sup>۲</sup> الکافی، ج ۱، ص ۳۳۴:

«... فَقَالَ [أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ]: سُبْحَانَ اللَّهِ! أَمَا تُحِبُّونَ أَنْ يُظْهَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى الْحَقُّ وَالْعَدْلُ فِي الْبِلَادِ وَيَجْمَعَ اللَّهُ الْكَلِمَةَ وَيُوَلِّفَ اللَّهُ بَيْنَ قُلُوبٍ مُخْتَلِفَةٍ وَلَا يَعْصُونَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِي أَرْضِهِ وَتُقَامَ حُدُودُهُ فِي خَلْقِهِ وَيُرَدَّ اللَّهُ الْحَقَّ إِلَى أَهْلِهِ فَيُظْهَرَ حَتَّى لَا يَسْتَخْفِيَ بِشَيْءٍ مِنْ

اگر در حکومت امام زمان یک حرف حق زدی...؛ حق ها! تهمت بزنی می آیند گوشت را می گیرند! نه، این حرف ها نیست. آزادی و نمی دانم دیگر دموکراسی، این حرف ها نیست، نه آقا جان! نه دموکراسی است، نه آزادی است، اینها نه. کسی غیبت کسی را نمی تواند بکند، تهمت کسی را نمی تواند بزند، پشت سرش نمی تواند بگوید، مزاحمش نمی تواند بشود، برای او ممانعت نمی تواند ایجاد کند، در کارهای او نمی تواند دخالت کند؛ هیچی، این حرف ها خبری نیست! تمام شد! اینها مال الآن است! ولی حرف حق، امر به معروف، نهی از منکر، به طور حق اگر باشد، هیچ کس در هیچ نقطه ای از دنیا همراه با آن بیان و همراه با آن عمل به اندازه سرسوزنی نگرانی ندارد [که] حالا این

---

**الحقّ مَخَافَةٌ أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ؟!...!** ترجمه:

«... امام صادق علیه السّلام فرمود: سبحان الله! آیا دوست ندارید که خداوند تبارک و تعالی حق و عدالت را در بلاد ظاهر سازد؟ و وحدت کلمه پدید آورد؟ و میان دل های پراکنده ألفت ایجاد کند؟ و مردم بر روی زمینش نافرمانی او ننمایند؟ و حدود و احکام الهی در میان مردم اقامه گردد؟ و خداوند حق را به صاحبانش برگرداند تا حق بر همگان آشکار گردد؛ تا آنکه چیزی از بیان حق و عمل به حق، به خاطر ترس و نگرانی احدی از خلاقیت پنهان نماند؟!...»

چیزی [که] گفتند، فردا بیایند یقه‌اش را بگیرند! یقه  
چه کسی را می‌خواهند بگیرند؟! خود امام زمان  
می‌گوید بکنید، خودش دارد می‌گوید این جوری  
بکنید، خودش دارد می‌گوید این‌طور عمل بکنید.

[هم‌چنین] نماز که می‌خواند هیچ مسئله‌ای  
نیست؛ یعنی در نماز، وقتی می‌خواند هیچ این مطلب  
نیست.

## جریان تفحص از مسجد قائم و تحت نظر

### بودن در زمان شاه

ما در زمان گذشته، در زمان همان شاه وقتی که  
مسجد قائم بودیم، مرتب این ساواکی‌ها می‌رفتند،  
می‌آمدند! مدام هم پست عوض می‌کردند، یک دفعه  
یکی آمده بود، خدا رحمت کند این مرحوم آسید  
مرتضی، این هم یک چیزش می‌شد! اینها را  
می‌شناخت، گاهی اوقات اینها را می‌گذاشت سر  
کار. آن وقت ما هم کوچک ابدال<sup>۱</sup> آسید مرتضی  
بودیم؛ یعنی خلاصه او بزرگ ما بود و ما هم هرچه  
می‌گفت گوش می‌دادیم، اطاعت می‌کردیم. ما چیز

---

۱. وردست. (محقق)

بودیم دیگر، چهارده پانزده شانزده [ساله]، این چیزها بودیم.

یک دفعه آمده بود آسید مرتضی، صبح جمعه، یکی بود معلوم بود، قیافه‌اش پیدا بود، ریش می‌گذاشتند آقا این‌قدر، از من بیشتر! ریش می‌گذاشتند، می‌آمدند، اینجاهایشان متورّم بود، جای مهر و این حرف‌ها بود. یک دفعه آسید مرتضی می‌گفت... آمده بود - من نبودم، تعریف می‌کرد - آمده بود مسجد که، روز جمعه، قبل از اینکه آقا بیایند، آمده بود، سجاده‌اش را انداخته بود نماز بخواند، نمازهای نافله و اینها، هیچ‌کس هم در مسجد نبود. یک دفعه آن بنده خدا آمد و آن هم یک عبا از آنجا برداشت و شروع کرد آنجا خلاصه نماز خواندن. همین‌که مشغول نماز شد آسید مرتضی سجاده‌اش را جمع کرد آمد بیرون، آن وقت از پشت پنجره نگاهش می‌کند [که] چه کار می‌کند! می‌گفت: «این هی این طرف را نگاه می‌کرد...! مانده بود چه کار [کند]!» از این سربه‌سرها إلی‌ماشاءالله [داشت]! یک چیزیش هم می‌شد دیگر. بله.

یک دفعه یکی آمده بود - عجب کسایی! - من خیلی از این بدم می آمد، از آن افراد [مختلف]. تا معلوم می شد که خلاصه قضیه لو رفته، آن می رفت یکی دیگر می آمد؛ هی عوض می کردند دیگر! یکی آمده بود و بعد یک آدم چاقی بود و همچنین یک وضعی داشت، ریشش را این جوری می گذاشت و بعد عبا می انداخت و...!

[خطاب به رفقای قدیمی حاضر در مجلس]:

شاید دیده بودید او را!

[خطاب به یکی از حضار]: شما شاید دیده

بودید او را.

بعد دعا می خواند، بعد از [نماز] دعا می خواند.

یک صورت سبزه ای هم داشت.

[خطاب به یکی از حضار]: حتماً شما دیدید او

را!

بعد یک روز نشسته بود بغل من، وقتی که بین دو

نماز بود، از من سؤال کرد که: در فلان مسئله من یک

سؤال دارم، می خواستم بینم که نظر آقا چیست؟

[اشاره به مرحوم والد کردم و] گفتم: آقا جانمان

را [می گوید]؟

گفت: نه، نظر آقا!

حالا من فهمیدم منظورش کیست، منظورش  
آقای خمینی بوده، می‌خواست ببیند که ما ارتباط  
[داریم یا نه]!

گفتم: آقا کیست؟

— آقا، آقای که نیستند!

گفتم: آقا، ایشان اسم ندارند؟!؟

حالا من هفده هجده سالم بود! گفتم: ایشان اسم  
ندارند؟!؟

— آقای خمینی منظورم است.

— من چه می‌دانم آقا نظر ایشان چیست! ما هر چه  
هست از پدرمان سؤال می‌کنیم و فلان.

— مثلاً آقا ارتباط ندارند با [ایشان]؟

من گفتم که: نه آقا، چه ارتباطی دارند و [چه]  
چیزی دارند؟!؟

این را داشته باشید. یک مدت گذشت، یک  
شب در ماشین یکی از همین رفقا بودیم، ظاهراً  
ماشین حاج علی آقا [محمدی] بود. آن موقع میدان

ژاله می گفتند و هنوز [میدان شهدا] نشده بود.<sup>۱</sup> شبی از شب‌های تابستان بود و ما ایستاده بودیم. من دیدم یک ماشینی در کنار ما ایستاده است. جای همهٔ رفقا خالی! یک دفعه نگاه کردم دیدم عجب! در این ماشین چند نفر از مخدّرات، مؤمنات و متّقیات به نحو اتمّ هستند! یعنی اتمّ از متّقیات و مؤمنات که اصلاً قابل تصوّر نبود! همان‌طور که عرض کردم جای همه خالی که آنها هم مستفیض می شدند!

بله، بعد دیدم که راننده آشنا می آید، منتها یک خُرده پشت سر بود، هنوز مقابل [ما نبود]... به ایشان گفتم: «بین، یک خُرده برو جلوتر، برو جلوتر یک خُرده بیشتر فیض ببریم! من یک چیزی در نظر دارم! شما یک خُرده برو [جلوتر]». رفت جلوتر نگاه کردم [دیدم] آی خودش است! همان کسی که می آید و دارد دعا می خواند و قرآن می خواند، از بنده حکم تکلیف مسائل آقای فلان را سؤال می کند، این رانندهٔ این متّقیات مؤمنات، بله، بله، بله، ثبّات و اُبکاراً [است]! من یک نگاه به او کردم، آقا این

---

<sup>۱</sup> البته چهارراه شده بود؛ ما که کوچک بودیم، میدان بود و بعد چهارراه شد. آن موقع چهارراه ژاله می گفتند.



چشمش تا به من افتاد چنان گاز داد، گاز داد و رفت که رفت که دیگر اصلاً هیچی، تمام شد! یعنی دیگر از فردا ما ایشان را ندیدیم؛ مسئله رو شد. خلاصه از اینها هم بودند، از این افراد، زبده‌ها و از این جور اشخاص هم بودند. توجه می‌کنید؟!!

نماز در مسجد می‌خوانی، یکی می‌آید پشت‌سرت [که] چه کسی هستی، چه هستی؟!  
مرحوم آقا می‌گفتند:

ما مشهد رفتیم [و] برگشتیم با آقای حداد، با آقای میلانی [ملاقات کردیم]، آمده طرف سؤال می‌کند: «با آقای میلانی هم ارتباط داشتید؟» (ایشان [گفتند]): شما مفتش‌اید یا...؟! شما مفتش‌اید؟! - نه، نه، نه! قربان، ما خواستیم سوالی بکنیم! - به شما چه مربوط است ما با چه کسی ارتباط داشتیم با چه کسی نداشتیم؟!!

آن زمان این طوری بود دیگر، حالا ان شاء الله که نیست! ولی آن زمان بود. توجه می‌کنید؟! «شما مفتش‌اید؟!»

نماز آدم می‌خواند، می‌آیند پشت سرش، هر کاری انجام می‌دهد، جلسه دارد، [بررسی می‌کنند که]: «در جلسه چه دارد می‌گوید؟ چه حرفی می‌زند؟» رفاقت [او را بررسی می‌کنند]: «رفیق‌هایش چه کسانی هستند؟ با چه کسانی ارتباط دارد؟»

حالا مرحوم آقا که اصلاً [مشهور] نبودند، همان

دوستانشان همین، آن زمان حاج آقا جلال بودند، آقای اشکوری و یک عده محدودی اتفاقاً بودند، مثل اواخر عمر نبود، یک عده خاص و اینها بودند. توجه می کنید؟!

## حریت و آزادی در زمان ظهور

در زمان امام زمان دیگر این حرفها نیست! دیگر نه کسی از انسان سؤال می کند و نه کسی برای انسان پرونده در فلان نهاد باز می کند؛ پروندهای نیست، سؤالی نیست، کتابی نیست، دفتری نیست، بایگانی نیست! [امروزه می گویند]: «این را بایگانی کنیم تا یک روز دریاوریم و به دردمان بخورد!» همه اینها کنار می رود.

**«يَعْبُدُكَ لَا يُشْرِكُ بِكَ شَيْئًا!»** دیگر هیچ

نیرویی که بتواند برای بیان حق و برای اقدام حق و برای رفتار حق بخواهد موجب وقفه حرکت انسان و سالک بشود، هیچ نیرو وجود ندارد! به همه جا... البته این یک مرتبه پایینی از این فقره هست که توفیق صحبت با رفقا را داشتیم و اینها، و إلاً این دیگر درجات [و] مراتب دیگر دارد که ظاهراً دیگر توفیق حضور با رفقا را ما تا یکی دو روز دیگر نداریم و

إن شاء الله قرار بر این است که جمعه دیگر مراجعت کنیم. حالا تا خدا چه بخواهد و دیگر کی توفیق پیدا بکنیم که باز سر رفقا را درد بیاوریم با این مطالب و اینها.

إن شاء الله خداوند ما را موفق به حضور در یک هم‌چنین فضایی [بکند] که امام صادق علیه السّلام می‌فرمایند که:

اگر من زمان مهدی را درک بکنم، **لَأَخْدِمُهُ!**<sup>۱</sup> «می‌آیم کمک می‌کنم ایشان را و با ایشان خلاصه...!»

چه بساطی است که امام صادق می‌فرماید: «من می‌آیم و این زیر بال را می‌گیرم و کمک می‌کنم و چه می‌کنم.» و این خلاصه مسئله مسأله عادی نیست، این جریان یک جریان عادی نیست.

## انتقاد از مقایسه افراد عادی با ائمه علیهم السّلام

و انسان وقتی اینها را می‌بیند تعجب می‌کند، این افرادی که می‌آیند مقایسه می‌کنند، تشبیه می‌کنند، آیا

<sup>۱</sup> الغیبة، نعمانی، ص ۲۴۵:

«عن خَلَادِ بْنِ الصَّقَّارِ، قَالَ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «هَلْ وُلِدَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟» فَقَالَ: «لَا، وَ لَوْ أَدْرَكْتُهُ لَخَدَمْتُهُ أَيَّامَ حَيَاتِي.» ترجمه: «از امام صادق علیه السّلام پرسیدند: آیا هم‌اکنون حضرت قائم علیه السّلام متولد شده است؟ حضرت فرمود: «نه، و اگر محضرش را ادراک می‌کردم هرآینه خدمتگذاری اش می‌نمودم!» (محقق)

اینها به این مطالب فکر نکرده‌اند؟ واقعاً فکر نکرده‌اند؟! جواب خدا را ما چه داریم بدهیم که بیاییم و این‌گونه بیاییم برای جلب حمایت افراد پا از حدّ خود [فراتر بگذاریم]؟!!

یک وقت اوایل [انقلاب] بود، من جایی بودم، رادیو بود [و] داشتم گوش می‌دادم. یک بنده‌خدایی سخنران بود، فوت کرده، حالا باید جواب حرف‌هایش را پس بدهد! نَعُوذُ بِاللّهِ، نَعُوذُ بِاللّهِ، نَعُوذُ بِاللّهِ، یک حرف‌هایی می‌زد! آخر جان من، هرچه این می‌گوید که این معلوم نیست از کجا این مطالب [را می‌گوید]، تو باید این را برداری در رادیو بگذاری؟! این چرندیات، خزعبلات، اینها را آدم، می‌شنویم و...!

خلاصه راه حق آن راهی است که انسان آن راه را برای خدا بپسندد، نه‌اینکه بخواهد از موارد غیر شرعیه برای تثبیت آن موقعیت کمک بگیرد، کمک بگیرد.

یک بنده‌خدایی رفته بود برای سوره‌هایی [روایت] درآورده بود که قرائت این سوره این ثواب دارد، چه، چه، چه، چه، چه. بعد یک شخص عالمی

از او پرسیده بود: «این روایت‌ها کجایند؟» گفت:  
«من این روایت را گفته‌ام که مردم بیشتر رغبت به  
قرائت قرآن کنند!»<sup>۱</sup> به تو چه مربوط است؟! مگر تو  
وکیل قرآنی؟! مگر تو وصی هستی؟! ما روایتی که  
از امام نقل شده راجع به قرآن باید بیان کنیم والسلام،  
تمام! به ما چه مربوط است بیاییم فضول بشویم و  
کاسه داغ‌تر از آتش بشویم و بیاییم به این نحوه  
بخواییم [عمل کنیم]؟! این چیست؟ این آخرش  
بن بست است، همین بن بست است که بله... این آخرش  
همین بن بست است.

اینجاست که بزرگان و عرفا از اول افراد را  
می‌گفتند: از اول باید پایت را دقیق بگذاری، از اول  
حرف‌هایت باید روی حساب باشد، تو فقط یک  
مکلفی، تو فقط یک عبدی، بقیه‌اش به تو مربوط  
نیست؛ اسلام در اینجا برود بالا به تو ربطی ندارد،  
اسلام در اینجا ضعیف باشد به تو چه ربطی دارد؟!  
تو وکیلی؟! آن کسی که وکیل اسلام است امام زمان  
است، ما نیستیم! آن کسی که ولی است امام زمان

---

<sup>۱</sup> مطلع‌انوار، ج ۶، ص ۸۵، به نقل از قرطبی در التذکار، ص ۱۵۶.

است، آن کسی که قیّم است امام زمان است؛ هرچه خودش می‌خواهد انجام می‌دهد و هیچ ارتباط [به کسی] ندارد، فضولی هم در کار او موقوف! ما باید به فکر خودمان باشیم، به ما چه که بیاییم دلمان بسوزد برای یک مسئله و چیز؟!!

إن شاء الله خداوند به ما توفیق بدهد همان‌طوری که اولیا و ائمه می‌خواهند، ما حرکت کنیم در راهشان و به آن سمت پیش برویم.

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

---

<sup>۱</sup> خواننده گرامی! به اطلاع می‌رساند که این جلسه، ضمن کتاب شریف «آموزه‌های ولایت، جلد ۳، مجلس ۷» به زیور طبع آراسته شده است. (محقق)